

دلالت آیه مباحله بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین

سید علی میلانی* / اصغر غلامی**

درآمد

یکی از دلایل متقن و مستند بر امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آیه شریفه مباحله است. در این آیه خدای تعالی به پیامبرش دستور می‌دهد که مجادله کنندگان با حق را به مباحله فرا خواند تا هردو گروه به همراه فرزندان، زنان و کسانی که به منزله نفس و جان ایشانند در این امر شرکت کنند. خدای تعالی خطاب به رسول خویش می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ * إِنَّ هَذَا لَهَوُ الْقَصَصِ الْحَقِّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾^۱

و رسول خدا (ص) پیرو این دستور الهی به همراه حسنین (علیهم السلام) به عنوان مصادیق «فرزندانمان»، و صدیقه طاهره (علیها السلام)، به عنوان مصداق «زنانمان»، و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مصداق «جانمان»، برای مباحله با مسیحیان نجران خارج شدند. اما مسیحیان که از راستی ادعای پیامبر اکرم (ص) آگاه بودند و با دیدن این صحنه بر یقینشان افزوده شده بود، از ترس

*. مدرس خارج فقه و اصول در حوزه علمیه قم و مؤلف آثار متعدد در زمینه امامت

** کارشناس ارشد فلسفه دین و پژوهشگر

۱. آل عمران/ ۵۹ - ۶۳: «همانا مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمود باش، پس موجود شد ○ حق از جانب پروردگار توست پس از شک کنندگان مباش ○ پس هرکس بعد از عالم شدن تو درباری آن با تو مجادله کرد، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانمان و جانتان را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم ○ همانا این از داستان‌های حق است و خدایی جز الله نیست. و او شکست‌ناپذیر و داناست. پس اگر از حق روی بگردانند [بدانند که] همانا خداوند به حال مفسدان آگاه است.»

هلاک، حاضر به مباحله نشدند.

به سبب دلالت روشن و صریح آیه مبارکه مباحله، عالمان شیعه همواره برای اثبات امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این آیه استناد و استدلال می‌کنند؛ چنان که پیشوای هشتم ایشان حضرت علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية و الثناء - این آیه شریفه را از جهت دلالت بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بهترین و روشن‌ترین آیه در قرآن دانسته‌اند و با استناد به این آیه و عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از نزول آن، ثابت می‌کنند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بافضیلت‌ترین خلق خداوند سبحان است.^۱

در این نوشتار ابتدا داستان مباحله را به صورت اجمالی به نقل از سید بن طاووس (رحمته الله علیه) مطرح می‌کنیم، سپس اندکی درباره واژه «مباحله» بحث خواهیم کرد و پس از آن به معرفی روایات حدیث مباحله از طبقه صحابه و تابعین و دوره‌های مختلف تا اعصار متأخر می‌پردازیم. آن‌گاه نصوص حدیث را مطرح و بررسی خواهیم کرد و بعد از بیانی کوتاه درباره سند احادیث، بحث را با بررسی تحریفات صورت‌گرفته در روایات پی می‌گیریم.

داستان مباحله به روایت سید بن طاووس (رحمته الله علیه)

سید بزرگوار، عالم عادل، علامه، سید ابن طاووس - اعلی الله مقامه - روایات مربوط به داستان مباحله را گرد آورده و بر اساس آن به تفصیل ماجرای روانه‌شدن پیک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی نصرانیان و دعوت آنان به اسلام را مطرح کرده، مناظره‌های ایشان را با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که به تصدیق آن حضرت از سوی نصرانیان انجامید، بیان داشته است.^۲ بر اساس نقل سید، زمانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح کرد و عرب فرمانبردار او شد، فرستادگان خود را به سوی ملل مختلف گسیل داشت و به دو پادشاه بزرگ زمان خود، یعنی کسری و قیصر، نامه نوشت و آن دو را به پذیرش اسلام یا پرداخت جزیه با خواری یا جنگ و کارزار پی‌درپی فراخواند. مقصود اصلی آن حضرت از این دعوت، نصارای نجران و قبیله بنی‌عبدالمدان و همه تیره‌های قبیله بنی‌حارث بن کعب که با نصارای نجران حشر و نشر داشتند و نیز

۱. نک: الفصول المختارة من العیون و المحاسن، ۳۸.

۲. رک: ابن طاووس، اقبال الأعمال، ۲/۳۱۰-۳۴۸.

هم‌پیمانان ایشان و چند گروه دیگر از نصاری بود.

بدین سان، رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه پیش از دعوت شروع به جنگ و کارزار نمی‌کرد؛ ولی رسیدن پیک و نامه آن حضرت جز بر نفرت و تکبر نصارای نجران نیفزود. از این رو، به کلیسای بزرگ خود پناه بردند و برای رایزنی و اندیشیدن در این باره گرد هم آمدند. بحث بر سر جنگ یا سازش بود. برخی مصرانه خواهان جنگ بودند؛ در برابر، عافیت‌طلبانی بودند که از جنگ با پیامبر خدا هراس داشتند و به سازش رأی می‌دادند.

در این میان فردی به نام حارثه بن اثال یادآوری کرد که عیسای مسیح نیز از نبوت پیامبر خاتم و حقانیت وی خبر داده و گفته است که بر اساس وعده خداوند «احمد بارقلیط» در فاران و مقام ابراهیم علیه السلام به نبوت مبعوث خواهد شد. اما جاه‌طلبی عده‌ای از بزرگان مانع از تسلیم ایشان در برابر حق شد تا آنجا که پیام حضرت عیسی علیه السلام را تحریف و تأویل کرده، اظهار داشتند موعودی که عیسی علیه السلام بشارتش را داده محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

حارثه بن اثال ایشان را به سبب تسلیم‌نشدن در برابر حقیقت سرزنش کرد و عاقبت ذلت‌بار کارشان را بازگفت؛ ایشان را به تقوی و هدایت دعوت کرد و به رستگاری حاصل از آن متذکر ساخت و در صدق رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حجت اقامه کرد. مخالفان که چاره‌ای جز پذیرش نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دیدند، این بار در خاتمیت و فراگیری دعوت ایشان تردید کردند. استدلال‌های محکم و براهین روشن حارثه موجب اضطراب منکران و شکست آنان در گفت‌وگو شد؛ با این حال همچنان بر موضع خود پافشاری می‌کردند.

این مباحثه و مجادله سه روز به طول انجامید و کار به جایی رسید که حارثه به متون دینی موجود نزد مسیحیان استناد کرد. مردم از حارثه خواستند که شهادی از کتاب جامعه بیاورد. جامعه، دربردارنده نشانه‌ها و ویژگی‌های پیامبر خاتم بود و از خاندان، همسران و فرزندان، جانشینان او و نیز از رخدادهای و حوادثی که پس از او تا پایان دنیا، در میان امت و اصحابش پیش می‌آمد، سخن به میان آورده بود. در صحیفه آدم از کتاب جامعه به خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح شده بود؛ همچنین امامان پس از آن حضرت تا دوازدهمین و آخرین امام معرفی شده بودند. در صحیفه شیث، صحیفه ابراهیم و در تورات و انجیل نیز پیامبر خاتم و جانشینانش معرفی شده بودند.

پس از قرائت این متون شبهه‌افکنان و منکران مغلوب شدند اما باز هم تسلیم نشدند و برای

تحقیق و بررسی بیشتر مهلت خواستند. آن گاه به مدینه آمدند تا خود از نزدیک پیامبر خاتم را ببینند و رفتار و گفتار او را با اوصافی که از او در کتاب‌هایشان یافته بودند بسنجند، اما تا سه روز نه رسول خدا ﷺ با آنان سخنی گفت و نه آنان با رسول خدا ﷺ گفت و گویی کردند و چیزی پرسیدند.

در روز سوم رسول خدا ﷺ ایشان را به اسلام دعوت کرد، اما آنها ضمن اعتراف به تطبیق خصوصیات آن حضرت با ویژگی‌های مذکور در *انجیل*، انکار الوهیت عیسی را بهانه اسلام‌نیابردن خود کردند. پیامبر در این باره با ایشان مناظره کرد، اما منکران باز هم براهین روشن رسول خدا را نپذیرفتند و پیشنهاد مباحله را مطرح ساختند. این جا بود که خداوند - عزّ و جلّ - آیه مباحله را بر رسول خدا ﷺ فرو فرستاد و فرمود:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَ أبنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

رسول خدا ﷺ آن چه را که بر او نازل شده بود، بر آنان قرائت کرد و فرمود:

«خداوند به من فرمان داده است که اگر بر سخن خود پای فشردید،

درخواستتان را اجابت کنم و با شما مباحله کنم.»

آن گاه فرمود فاصله میان دو درخت را بروبند و سپس تا روز بعد صبر کرد. با فرارسیدن روز بعد دستور داد کسای سیاه نازکی را بر روی آن درخت بگسترانند و همچنان در حجره خود درنگ کرد تا این که روز بالا آمد؛ آن گاه بیرون آمد در حالی که دست علی را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام از پیشاروی و فاطمه علیها السلام از پشت سر آنها حرکت می کردند. رسول خدا ﷺ ایشان را آورد و به همان ترتیبی که هنگام بیرون آمدن از حجره داشتند، میان آن دو درخت و زیر کسا قرار گرفتند و آن گاه پیکی را به سوی نصارا روانه ساخت و آنان را به مباحله فراخواند.

این جا بود که رنگ از رخسار منکران پرید و ترس بر وجودشان مستولی شد؛ از مباحله

۱. آل عمران/ ۶۱: پس بعد از آن که علم و یقین به تو رسید، هر کس با تو احتجاج و بحث کند، بگو: بیایید ما و شما، فرزندان و زنان و جان خود را فرا بخوانیم، آن گاه به درگاه خدا دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

منصرف شدند و به جزیه و خواری تن دادند؛ زیرا می دانستند هیچ کس با پیامبری مباحله نکرده مگر آن که در یک چشم برهم زدن نابود شده است.

رسول خدا ﷺ، علی را برای مصالحه با ایشان تعیین کرد و او نیز با ایشان در عوض دریافت ۱۰۰۰ حُلّه^۱ و ۱۰۰۰ دینار در هر سال مصالحه کرد؛ به این شرط که بخشی از آن را در ماه محرم و بخشی را در ماه رجب بپردازند. سپس منکران را با خواری و سرافکندگی نزد رسول خدا ﷺ برد و آنها هم در برابر رسول خدا ﷺ به سرشکستگی خود اعتراف کرده، پرداخت خراج را بر گردن گرفتند. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمود:

«من نیز این قرار را پذیرفتم؛ ولی بدانید اگر با من و کسانی که زیر کسا بودند مباحله می کردید، خداوند - عزّ و جلّ - این وادی را از آتش شعله ور می ساخت و در کمتر از چشم برهم زدن آتش را به سوی کسانی که پشت سر شما هستند روانه می ساخت و همه شما را در آتشی سوزان می سوزاند.»

آن گاه با اهل بیت خود بازگشت و به سوی مسجد روانه شد. در همین حین جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت:

«ای محمد! خداوند - عزّ و جلّ - به تو سلام می رساند و می گوید: بندهام موسی علیه السلام به همراه برادرش هارون و فرزندان با دشمن خود قارون مباحله کرد و من قارون و خاندان و اموالش را و آن دسته از قوم او را که یار او بودند، به زمین فرو بردم. به عزت و جلالم سوگند، ای احمد، اگر تو نیز همراه با اهل بیت خویش که در زیر کسا بودند، با همه اهل زمین و آفریدگان مباحله می کردید، آسمان پاره پاره و کوهها تکه تکه می شدند و زمین فرو می رفت و هرگز آرام نمی گرفت تا من بخواهم.»

رسول اکرم ﷺ سجده کرد و روی خود را بر زمین گذاشت؛ سپس دستهایش را به آسمان بلند کرد - تا جایی که سفیدی زیر بغلش نمایان شد - و سه بار این جمله را گفت: «سپاس خداوند نعمت بخش را».

از حضرتش درباره علت این سجده و نشانه های شادمانی که در چهره اش نمایان بود،

۱. یک دست لباس کامل عربی که در گذشته عبارت از دو تکه جامه بود.

پرسیدند. فرمود: «سپاس خداوند - عزّ و جَلّ - را به پاس کرامتی که در مورد اهل بیت به من ارزانی داشت.» سپس آن چه را که جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت آورده بود، به آنان بازگو کرد.

معنای مباحله

واژه پژوهان «مباحله» را معمولاً به «مُلاعنه» معنا کرده‌اند.^۱ اما راغب در مفردات می‌نویسد:

الْبُهْلُ كَوْنُ الشَّيْءِ غَيْرِ مَرَاعَى.^۲

بُهْل یعنی چیزی که تحت مراعات و سرپرستی کسی نباشد.

این معنا بسیار دقیق و علمی است. بر این اساس مباحله یعنی نفرین طرفین برای خارج شدن طرف مقابل از سرپرستی خداوند.

با توجه به این معنا مباحله بالاترین نفرینی است که می‌توان در حق کسی کرد، زیرا بیرون رفتن از سرپرستی خداوند به معنای نیستی محض است. وجود آفریدگان به افاضه و عنایت خدای سبحان است و تداوم موجودیت آنها وابسته توجّه آن به آن اوست؛ اگر خداوند توجّه خود را یک آن از موجودی بردارد، آن موجود قطعاً نیست و نابود خواهد شد و این معنی یعنی هلاک معنوی و مادی. اما اگر بیرون رفتن از سرپرستی خداوند را به معنای قطع فیض الهی ندانیم بلکه آن را واگذار کردن امور بنده به خود او معنا کنیم، باز هم هلاک معنوی را در پی خواهد داشت به همین جهت است که در ادعیه آمده است:

اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَيْنٍ.^۳

پروردگارا! ما را هرگز به اندازه چشم‌برهم‌زدنی به خودمان وا نگذار.

اگر آدمی تنها یک لحظه به خود واگذار شود، شقاوت ابدی در انتظار او خواهد بود؛ از همین روست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَبْعَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ...»^۴

۱. ابن‌منظور، لسان‌العرب، ۱۱ / ۷۲؛ جزری، النهایة، ۱۶۷ / ۱.

۲. راغب اصفهانی، المفردات، ۶۳.

۳. کفعمی، المصباح، ۲۶۷؛ نوری، مستدرک‌الوسائل، ۲ / ۲۳۷.

۴. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خ ۱۷؛ نیز، رک: کلینی، الکافی، ۱ / ۵۴.

«همانا مبنغوض ترین آفریدگان نزد خدای تعالی دو گروهند: یکی از آنها

کسی است که خداوند او را به خود واگذاشته و رها کرده است...»

کسی که به خود واگذاشته شود، از هرچه خیر و برکت بریده و از همه معنویات بی بهره می گردد و هرگز روی خوشی و سعادت را نخواهد دید. بنابراین، «نفرین طرف مقابل به خروج از سرپرستی خداوند»، در مقایسه با «مُلاعنه»، معنای بسیار دقیق تری برای واژه «مباهله» است.

راویان احادیث نزول آیه مباهله درباره اهل بیت (علیهم السلام)

احادیث دال بر نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) را از هنگام صدور تا عصر حاضر راویان معتبر متعددی نقل کرده اند. در میان صحابه و تابعین بیش از بیست نفر این حدیث را نقل کرده اند و در دوره های بعد نیز، بیش از پنجاه تن از عالمان بزرگ سنی آن را روایت کرده اند. در کتاب *تشیید المراجعات و تفنید المکابرات* نام ۲۴ تن از صحابه و ۵۲ نفر از عالمان سنی به ترتیب تاریخ از سال ۲۲۷ هجری تا سال ۱۲۷۰ هجری ذکر شده است که به نقل این روایت پرداخته اند.^۱

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شورای شش نفره ای که عمر برای انتخاب خلیفه پس از خود ترتیب داده بود، برای یادآوری حق و حقانیت خود به حاضران، به ماجرای نزول آیه شریفه مباهله اشاره کردند و خطاب به اعضای شورا فرمودند: «آیا احدی هست که در این فضیلت با من شریک باشد؟» و همه حاضران در شورا- یعنی عثمان، طلحه، زبیر، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص- به این که آیه در شأن حضرتش نازل شده است اعتراف کردند.^۲

روشن است که یکی از راه های اسناد حدیث به کسی، اقرار وی به واقعه مورد اشاره در آن حدیث است. بنابراین تمام حاضران در شورا که پس از مناشده امیرالمؤمنین (علیه السلام) و استناد آن حضرت به داستان مباهله به این واقعیت اقرار کردند، در شمار راویان خبر قرار می گیرند.

۱. حسینی میلانی، *تشیید المراجعات*، ۱/ ۳۴۴ - ۳۴۸.

۲. رک: ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ۳/ ۹۰.

راوی خبر مناشدهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در شورا، ابوالطفیل است.^۱ او در طول مدتی که اعضای شورا مشغول مذاکره بوده‌اند پشت در نشست، به گفت‌وگوها گوش فرا داده و خبر آن را نقل کرده است؛ بنابراین او نیز در شمار راویان ماجرای مباحله خواهد بود.

سعد بن ابی‌وقاص - یکی از حاضران در شورا - نیز این خبر را روایت کرده و او همان کسی است که در برابر دستور معاویه به سب امیرالمؤمنین علیه السلام از این کار امتناع ورزید و یکی از دلایل امتناعش را فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام به اعتبار نزول آیهٔ مباحله در شأن حضرتش برشمرد.^۲

تواتر حدیث مباحله

برخی از عالمان بزرگ سنی به تواتر حدیث مباحله و یا قطعیت صدور آن اذعان کرده‌اند. حاکم نیشابوری می‌نویسد:

« اخبار در تفاسیر [به نقل] از ابن عباس و غیر او متواتر است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز مباحله دست علی و حسن و حسین - علیهم السلام - را گرفت و فاطمه - علیها السلام - را پشت سر ایشان قرار داد و سپس فرمود: « اینانند پسران ما، جان‌های ما و زنان ما.»^۳

ابوبکر جصاص و ابن طلحه شافعی این حقیقت را مورد اتفاق همهٔ راویان سیره‌ها و ناقلان احادیث می‌دانند و ابن عربی مالکی نیز استناد مفسران به این حدیث را یادآوری می‌کند.^۴ و بالاخره از میان متکلمان نیز قاضی ایجی و شریف جرجانی^۵ آشکارا اعتراف کرده‌اند که

۱. ابوالطفیل از آن جمله صحابه است که به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بودند؛ به همین جهت برخی از اهل سنت دربارہ شخصیت او مناقشه کرده‌اند. برای مثال ابن حزم به علت شیعی بودن ابوالطفیل او را جرح کرده است، ولی دیگران به شدت از ابن حزم انتقاد کرده‌اند، زیرا جمهور اهل تسنن به عدالت صحابه قائلند لذا در انتقاد به ابن حزم گفته‌اند جرح صحابی مقبول نیست، هرچند شیعه باشد.

۲. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۷ / ۱۲۰.

۳. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ۵۰.

۴. ابن عربی، احکام القرآن، ۲ / ۱۶ و ۱ / ۱۱۵. در چاپ دیگری از این کتاب نام علی، علیه السلام، افتاده است. البته این امر تازگی ندارد و از این قبیل تحریفات و تصرفات در چاپ‌های مختلف کتب اهل سنت فراوان است به طوری که برای محققان مواجهه با این امور عادی است. رک: نصیبی، مطالب السؤل / ۷.

۵. رک: جرجانی، شرح المواقف، ۸ / ۳۶۷.

از نظر اهل حدیث، اخبار صحیح و روایات محکم دلالت دارند که پیامبر اکرم ﷺ برای مباحثه با نصاری اهل نجران فقط امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء - (علیهم السلام) - را خواندند. عبارات متکلمان سنی در بررسی دلالت احادیث مطرح خواهد شد. روشن است که اقرار و اعتراف محدثان، مفسران و متکلمان سنی به ثبوت داستان مباحثه و تواتر احادیث آن ما را از بررسی اسانید روایات بی نیاز می کند؛ زیرا خبر متواتر مفید قطع و یقین است و دقت در اسانید آن از نظر علمی هیچ ضرورتی ندارد. در ادامه نصوص حدیث را مطابق منابع معتبر اهل سنت مطرح می کنیم.

نصوص حدیث در منابع معتبر اهل سنت

روایاتی که درباره شأن نزول آیه شریفه مباحثه وارد شده، به روشنی از نزول آن درباره امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین - (علیهم السلام) - حکایت دارند. بسیاری از محدثان اهل سنت داستان مباحثه را، گاه به اختصار و گاه با تفصیل بیشتر، نقل کرده اند. از جمله ابن عساکر،^۱ ابن شبه،^۲ حبری،^۳ طبری،^۴ سیوطی،^۵ زمخشری،^۶ ابن اثیر،^۷ حسکانی^۸ و ابن کثیر^۹ که از این میان روایت ابن عساکر را نقل می کنیم. ابن عساکر به سند خود و ابن حجر^{۱۰} از طریق دارقطنی از ابوالطفیل نقل می کنند که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اعضای شورای شش نفره عمر مناشده نمود، با یادآوری برخی از فضائل و مناقب خویش با آنان احتجاج کرد و از جمله به آنان فرمود:

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳ / ۹۰، ح ۱۱۳۱، ترجمه امیرالمؤمنین (علیه السلام).
۲. ابن شبه نمیری، تاریخ المدینه المنوره، ۱ / ۵۸۳.
۳. طبری، تفسیر، ۲۴۸.
۴. طبری، جامع البیان، ۳ / ۴۰۸.
۵. سیوطی، الدر المنثور، ۲ / ۳۸.
۶. زمخشری، الکشاف، ۱ / ۳۶۹ - ۳۷۰.
۷. ابن اثیر، اسد الغابه، ۴ / ۲۶.
۸. حسکانی، شواهد التنزیل، ۱ / ۱۲۶.
۹. ابن کثیر، تفسیر، ۱ / ۳۶۹.
۱۰. نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۷ / ۶۰.

«نشدتکم بالله، هل فيکم أحدٌ أقربُ إلى رسولِ الله ﷺ في الرَّحِمِ، وَ مَنْ جَعَلَهُ رسولُ اللهِ ﷺ نَفْسَهُ، وَأَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَ نِسَاءَهُ نِسَاءَهُ غَيْرِي؟! قالوا: اللهم لا.»

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما احدی هست که از من به رسول خدا ﷺ در خویشاوندی نزدیک‌تر باشد و کسی جز من هست که رسول خدا ﷺ او را نفس (جان) خود، فرزندان را فرزندان خود و زنان را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: به خدا نه.»

تعدادی از عالمان بزرگ سنی حدیث مناشدة امیرالمؤمنین (علیه السلام) در شورا را به اسانید خود از ابوذر و ابوالطفیل روایت کرده‌اند که از جمله می‌توان افراد زیر را نام برد: دارقطنی، ابن مردویه، ابن عبدالبر، حاکم، سیوطی، ابن حجر مکی و متقی هندی.

احمد در مسند این حدیث را از سعد بن ابی‌وقاص نقل کرده و سند آن نیز صحیح است. در این حدیث سه فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر شده است، یعنی صدور حدیث منزلت، حدیث رایث در جنگ خیبر و حدیث مباحله.^۱

مسلم نیز در صحیح خود از سعد بن ابی‌وقاص روایت را به صورت دیگری نقل می‌کند.^۲ ترمذی حدیث مسلم را عیناً با همان سند و با همان الفاظ و عبارات نقل کرده، دربارهٔ سند آن می‌نویسد:

هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ.^۳

این حدیثی است حسن و صحیح، و از این نظر غریب است.

کتمان حقایق و تحریف در خبر مباحله

از آنجا که آیه شریفه مباحله و عملکرد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به روشنی بیانگر یکی از بزرگترین فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و به خوبی بر امامت و خلافت بلافصل حضرتش

۱. احمد، مسند، ۱/ ۱۸۵.

۲. مسلم، صحیح مسلم، ۷/ ۱۲۰.

۳. ترمذی، سنن، ۵/ ۵۹۶؛ اخطب خوارزمی، المناقب، مناقب علی.

دلالت دارد، و چون بسیاری از عالمان بزرگ اهل سنت به تواتر آن اعتراف دارند، برخی پیروان مکتب سقیفه برای کتمان یا تحریف آن کوشش بسیاری به خرج داده‌اند. در ادامه به برخی از تلاش‌های معاندان برای کتمان حقایق و تحریف واقعیات اشاره می‌کنیم:

الف. گزارش نکردن و کتمان اصل خبر

برخی سیره‌نویسان علی‌رغم پرداختن به سیره و احوالات رسول خدا ﷺ به داستان مباهله هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند، گویا چنین واقعه‌ای در تاریخ رخ نداده است؛ در حالی که داستان مباهله در قرآن آمده و از دلایل محکم بر نبوت خاتم‌الانبیاء ﷺ و حقانیت دین مقدس اسلام به شمار می‌رود، با این حال چون در این قصه فضیلتی هم برای اهل بیت - علی - بیان شده است، حق‌ستیزان و نورگریزان کوشیده‌اند از نمایان شدن و درخشش حقیقت جلوگیری کنند. البته این پرده‌پوشی و کتمان تنها در این داستان منحصر نیست و بسیاری از حوادث مهم در زندگی رسول خدا ﷺ که به‌نوعی با مناقب اهل بیت ﷺ مرتبط بوده، در کتاب‌های مهم سیره و تاریخ منعکس نشده است.

از متون تاریخی و سیره‌های متقدم و مهمی که به داستان مباهله اشاره نکرده‌اند می‌توان سیره ابن‌هشام را نام برد. افزون بر آن ابن‌سیدالناس - که یکی از محدثان بزرگ و معتبر در نزد اهل سنت به شمار می‌رود - به تبع ابن‌هشام در کتاب خود، عیون الاثر فی المغازی و السیر، از داستان مباهله ذکری به میان نیاورده و تعامل رسول خدا ﷺ با نصرانیان را به گونه‌ای دیگر و بسیار متفاوت با سایر منابع ذکر کرده است.^۱ همچنین ذهبی در تاریخ الاسلام از قرار پیامبر اکرم ﷺ با نصرانیان برای مباهله سخنی نگفته است.

ب. کتمان حدیث مباهله

در برخی از منابع اهل سنت اصل داستان مجادله و محاجه رسول خدا ﷺ با نصرانیان بیان شده است اما از حدیث مباهله ذکری به میان نیامده است. بخاری در تحریفی آشکار روایت حدیثی را تحت عنوان «قصه اهل نجران» در کتاب المغازی آورده، اما سبب ملاحظه را بیان نکرده است. وی همچنین به نزول آیه مبارکه مباهله نیز اشاره نکرده و از خروج پیامبر ﷺ به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین - علی - برای مباهله سخنی به میان نیاورده است.

۱. ابن‌سیدالناس، عیون الاثر، ۲ / ۲۹۷.

بخاری به جهت کتمان فضیلت اهل بیت - علیهم السلام - حدیث مباهله را در این روایت حذف کرده و به جای آن فضیلتی برای ابوعبیده جراح جعل می‌کند. وی در این روایت ساختگی مدعی شده است که وقتی نجرانیان فرستاده‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کردند، پیامبر ابوعبیده را با آنان فرستاد^۱ در حالی که به گفته ابن حجر^۲ در بسیاری از منابع سنین تصریح شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به سوی نجران فرستادند.

علاوه بر بخاری، ابن سعد نیز در نقل داستان تصرفاتی کرده است. وی نیز به حدیث مباهله و خروج رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه اهل بیت علیهم السلام برای ملاعنه با نصرانیان هیچ اشاره‌ای نکرده است.^۳ طبری نیز در تاریخ خود در بیان وقایع سال دهم هجری بسیار مختصر به پیمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نصرانیان اشاره کرده ولی از حدیث مباهله سخنی به میان نیاورده است.^۴

ابن جوزی نیز درباره حوادث سال دهم هجری و تعامل رسول خدا صلی الله علیه و آله با نجرانیان بیش از آنچه طبری گفته توضیح نمی‌دهد.^۵ ابن خلدون هرچند با اندکی تفصیل به نقل این داستان پرداخته، اما او هم به حدیث مباهله اشاره نکرده است.^۶

ج. حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام از حدیث

روشن شد که در برخی منابع تاریخی اساساً داستان مباهله انکار شده است و برخی دیگر از منابع به داستان اشاره کرده‌اند، اما از خروج پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه اهل بیت علیهم السلام برای مباهله سخن به میان نیاورده‌اند. افزون بر آن در برخی از منابع اصل داستان و حدیث مباهله نقل شده، اما نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام به میان نیامده است.

پیش از این بیان شد که ابن کثیر در تاریخ خود داستان مباهله را از بیهقی از حاکم و به اسناد او از جد سلمه بن عبدشوع نقل می‌کند، اما در این روایت نام امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده است. شعبی در میان اهل سنت از عالمان بزرگ به شمار می‌رود. بر اساس آنچه در تفسیر المحيط

۱. بخاری، صحیح البخاری، ۵ / ۲۱۷.

۲. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۸ / ۷۷.

۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۱ / ۳۵۷ - ۳۵۸.

۴. طبری، تاریخ، ۳ / ۱۳۹.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ۴ / ۳، حوادث السنة العاشر.

۶. ابن خلدون، العبر، ۴ / ۸۳۶ - ۸۳۷.

از شعبی نقل شده، وی در تحریفی آشکار، حدیث مسلم را با حذف نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است.^۱

بلاذری یکی از مورخان بزرگ سنی در کتاب فتوح البلدان تحت عنوان «صلح نجران» داستان را بدون ذکر نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند.^۲

ابن القیم یکی از شاگردان ابن تیمیه - که البته متعصب‌تر از خود اوست - کتابی دارد به نام زاد المعاد فی هدی خیر العباد که در آن مسائل مختلف، از فقهی و غیرفقهی را، از سیره رسول خدا (ص) استنباط کرده است. در این کتاب می‌نویسد:

پس چون فردای آن روز رسول خدا (ص) صبح کرد، در حالی که حسن و حسین در زیر عبای کرکی بودند برای ملاعنه آمدند و فاطمه (علیها السلام) پشت سر آنها راه می‌رفت در حالی که در آن هنگام پیامبر چند زن داشت...^۳

د. حذف نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حدیث و اضافه کردن «وناس و اصحابه»

این تحریف تنها در روایتی که ابن شُبّه از شعبی نقل می‌کند صورت گرفته است. در این روایت آمده است:

فأصبح رسول الله (ص) وغدا حسن و حسين و فاطمة و ناس من أصحابه، وغداوا إلى رسول الله (ص) فقالوا: «ما للملاعنة جئناك، ولكن جئناك لتفرض علينا شيئاً نوّديه إليك...»^۴

پس فردای آن روز رسول خدا (ص) صبح کرد و سحرگاهان حسن، حسین، فاطمه و عده‌ای از اصحاب پیامبر بیرون آمدند و نصرانیان نیز صبح زود نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: «ما برای ملاعنه نیامده‌ایم لکن نزد تو آمده‌ایم تا چیزی بر ما مقرر کنی و ما آن را بپردازیم...»

روشن است که رسول خدا (ص) تنها با اهل بیت (علیهم السلام) به مباحله با نصرانیان پرداخته است، اما

۱. ابوحیان، البحر المحیط، ۲ / ۴۷۹. در صحیح مسلم (۷ / ۱۲۱) آمده است: «دعی رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً...».

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ۷۵ - ۷۶.

۳. ابن القیم جوزیه، زاد المعاد، ۳ / ۳۹ - ۴۰.

۴. ابن شُبّه نمیری، تاریخ المدینة المنورة، ۱ / ۵۸۱ - ۵۸۲.

معلوم نیست که این تحریفات از سوی شعبی صورت گرفته یا از سوی کسانی که حدیث را از وی روایت کرده‌اند، ولی آن چه مسلم است تمایل شدید شعبی به بنی امیه است؛ تا حدی که در تفسیر طبری نیز به این موضوع اشاره شده و طبری این احتمال را مطرح کرده که حذف نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جهت دید منفی بنی امیه درباره آن حضرت بوده است.^۱

هـ. تحریف حدیث و اضافه کردن نام «عایشه و حفصه»

در برخی از روایات نام عایشه و حفصه نیز به جمع همراهان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مباحثه اضافه شده است.^۲ اما این گونه روایات با احادیث صریح فراوانی که در منابع معتبر حدیثی، تفسیری و تاریخی آمده معارض است؛ لذا تحریف در این روایات روشن است و به آنها اعتنا نمی‌شود.

و. تحریف حدیث با حذف نام حضرت فاطمه (علیه السلام) و اضافه کردن نام دیگران

تنها در یک روایت چنین تحریفی صورت گرفته است، و آن روایتی است که ابن عساکر در ترجمه عثمان بن عفان در تاریخ مدینه دمشق ذکر کرده است.^۳

اما این روایت را هیچ یک از مؤلفان صحاح سته نقل نکرده‌اند و در هیچ یک از مسانید و معاجم نیز نیامده است لذا بر اساس مبنای اهل سنت این روایت هرگز با روایاتی که احمد، مسلم، ترمذی و امثال ایشان نقل کرده‌اند، توان معارضه ندارد. افزون بر آن که آن روایات به نص حاکم نیشابوری متواتراند و به اعتراف عالمانی چون جصاص، ابن عربی مالکی، و ابن طلحه شافعی ثابت و قطعی الصدورند و حتی در مقابل افراد متعصبی چون ابن تیمیه نیز به حدیث ابن عساکر اعتماد و اعتنا نمی‌کنند، زیرا این حدیث قطعاً کذب محض است. البته سیوطی، شوکانی،^۴ و مراغی^۵ آن را مطرح ساخته‌اند، اما به کذب بودن آن اشاره‌ای نکرده‌اند از سوی دیگر آلوسی پس از روایت آن می‌نویسد:

و هذا خلاف ما رواه الجمهور.^۶

۱. طبری، تفسیر، ۳ / ۲۱۱.

۲. حلبی، السیرة الحلبیة، ۳ / ۲۳۶.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۶۸ - ۱۶۹، ترجمه عثمان بن عفان.

۴. سیوطی، الدر المنثور، ۲ / ۴۰.

۵. شوکانی، فتح القدير، ۱ / ۳۴۸.

۶. مراغی، تفسیر، ۴ / ۱۷۵.

۷. آلوسی، روح المعانی، ۳ / ۱۹۰.

این روایت برخلاف چیزی است که جمهور راویان نقل کرده‌اند.

۸. دلالت آیه مباهله بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

یکی از ادله امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نزول آیه مباهله در شأن آن حضرت است. حضرت امام رضا علیه السلام این آیه شریفه را از جهت دلالت بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین و روشن‌ترین آیه در قرآن معرفی کرده و عالمان شیعه نیز به تبعیت از امام خویش برای اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه استدلال می‌کنند. شریف مرتضی رحمته الله علیه در کتاب *الفصول المختارة من العیون والمحاسن*^۱ روایت استناد امام رضا علیه السلام به آیه مباهله را به نقل از شیخ مفید آورده است.^۲

بر اساس این روایت شریف، حضرت امام رضا علیه السلام با استناد به آیه شریفه مباهله و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول آن، ثابت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر و با فضیلت‌ترین خلق خدا پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و بدین صورت وجه دلالت آیه را بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌فرماید.

شیخ مفید رحمته الله علیه پس از بیان داستان مباهله، به منزله نفس رسول الله بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را نشانه نهایت فضیلت و مساوات ایشان با پیامبر در کمالات و عصمت دانسته و یادآور شده است که خداوند امیرالمؤمنین و همسر و فرزندش را حجت پیامبر و برهان دینش قرار داده است و این فضیلتی است که احدی از این امت در آن با ایشان شراکت ندارد.^۳ سید مرتضی رحمته الله علیه نیز به همین صورت استدلال می‌کند.^۴

شیخ طوسی رحمته الله علیه آیه مباهله را یکی از شواهدی می‌داند که با آن بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می‌شود.^۵

۱. این کتاب سید مرتضی رحمته الله علیه حاوی مطالبی است که او از جلسات درس استاد خویش، شیخ مفید - اعلی الله مقامه - استفاده کرده است.

۲. علم الهدی، *الفصول المختارة*، ۳۸.

۳. رک: مفید، *الارشاد*، ۱ / ۱۶۹.

۴. علم الهدی، *الشافعی*، ۲ / ۲۵۴.

۵. طوسی، *تلخیص الشافی*، ۳ / ۶-۷.

مرحوم اربلی، بیاضی، خواجه و علامه حلی، همین طور دیگر عالمان شیعه در هر دوره با استناد به آیه مباهله به همین صورت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت و خلافت بلافصل ایشان استدلال کرده‌اند.^۱

الف. خلاصه استدلال به آیه مباهله

این آیه نصّ است در امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ زیرا به روشنی بر مساوات میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی به تصرف است، پس مساوی او یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اولی به تصرف خواهد بود.

مساوی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آنجا استفاده می‌شود که خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. نفس شیء به معنای خود شیء است اما از آنجا که خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که نفس خود را برای مباهله دعوت کن، روشن می‌شود که مراد از نفس پیامبر شخصی غیر از خود آن حضرت است؛ زیرا دعوت کننده کسی است که دیگری را دعوت کند و دعوت شخص از خویشتن بی‌معناست؛ در نتیجه «نفس» در این آیه در معنای حقیقی به کار نرفته و معنای مجازی آن مراد است. در معنای مجازی نیز «اقرّب المَجازات» در نظر گرفته می‌شود و اقرّب المَجازات به حقیقت، مساوات است.

پس باید گفت طبق نص آیه مبارکه مباهله، امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع کمالات به جز نبوت - با رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است و از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی به تصرف هستند، این مقام برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت خواهد شد؛ همین طور دیگر کمالات رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند عصمت، افضلیت و... نیز برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می‌شود.

داستان مباهله و قول و فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان آن، از چند جهت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. جهت نخست آن که اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقۀ طاهره، امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیه السلام - بیانگر این حقیقت است که آن بزرگواران محبوب‌ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و روشن است که محبوب‌ترین فرد نزد پیامبر، با فضیلت‌ترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز خواهد بود.

برخی از عالمان سنی نیز به دلالت داستان مباهله بر احب الناس بودن اهل بیت علیهم السلام نزد

۱. رک: اربلی، کشف القمّة، ۱ / ۲۳۳؛ نباطی العاملی، الصراط المستقیم، ۱ / ۲۱۰؛ علامه حلی، کشف المراد، ۳۰۴.

رسول خدا ﷺ اعتراف کرده‌اند؛ از جمله بیضاوی،^۱ شهاب‌الدین خفاجی،^۲ خطیب شربینی^۳ و شیخ سلیمان الجمل.^۴

قاری در المرقاة فی شرح المشکاة می‌نویسد:

فَتَزَلُّهُ مُنْزَلَةٌ نَفْسِهِ لِمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْقَرَابَةِ وَالْأُخُوَّةِ.^۵

پس او را در جایگاه نفس خویش قرار داد به خاطر قرابت و اخوتی که میان ایشان بود.

جهت دیگری که بر افضلیت اهل بیت - (علیهم السلام) - دلالت دارد آن است که عمل رسول خدا ﷺ و دعوت حضرتش از اهل بیت (علیهم السلام) برای مباهله با دشمنان دین، نشان از عظمت جایگاه و جلالت شأن ایشان نزد خداوند دارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ از میان همسران و خویشاوندان خود تنها امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام حسن مجتبی و سیدالشهداء - (علیهم السلام) - را برگزیده و احدی از بنی‌هاشم و خویشاوندان خود را در این امر با آن بزرگواران شریک نساخته تا چه رسد به اصحاب و سایر مسلمانان! و چنانچه در میان مسلمانان احدی از نظر شأن و جایگاه نظیر اهل بیت (علیهم السلام) بود، اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.

یکی دیگر از وجوه دلالت داستان مباهله بر افضلیت اهل بیت (علیهم السلام) یاری دین خدا به دست ایشان است. زمانی که رسول خدا ﷺ با اهل بیت خویش برای مباهله خارج شدند، به ایشان فرمودند:

« إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا. »

« هرگاه من نفرین کردم شما آمین بگویید. »

و هنگامی که نصرانیان رسول خدا ﷺ و اهل بیئتش (علیهم السلام) را مشاهده کردند، اسقف آنان گفت:

إِنِّي لَأَرَى وَجُوهًا لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يَزِيلَ جِبَالًا مِنْ جِبَالِهِ لَأَزَالَهُ، فَلَا تَبَاهَلُوا

۱. رک: بیضاوی، تفسیر البیضاوی، بحاشیة الشهاب، ۳ / ۳۳.

۲. خفاجی، حاشیة الشهاب، ۳ / ۳۲. خفاجی در میان سنیان در شمار ادیبان بزرگ است. وی همچنین مفسر، محدث، رجالی و مورخ است و حاشیة‌ای بر تفسیر بیضاوی نگاشته که به نام حاشیة الشهاب معروف است.

۳. خطیب شربینی، السراج المنیر، ۱ / ۲۲۲.

۴. جمل، الجمل علی الجلالین، ۱ / ۲۸۲.

۵. قاری، المرقاة، ۵ / ۵۸۹.

فتهلكوا و لا يبقی علی وجه الارض نصرانیّی الی یوم القیامة.^۱

من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خداوند درخواست کنند کوهی از کوه‌هایش را از جا بر کند، قطعاً آن را از جا بر می‌کند، پس مباحله نکنید که هلاک می‌شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نصرانی هم باقی نمی‌ماند.

این جریان به خوبی نقش اهل بیت (علیهم‌السلام) را در ثبوت نبوت و راستی گفتار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) روشن می‌کند و نیز بیانگر آن است که اگر دشمنان دین خدا با ایشان وارد مباحله می‌شدند، خداوند به واسطه اهل بیت (علیهم‌السلام) دشمنان دین خود را خوار و نابود می‌کرد، پس ایشان سهمی انکارنشدنی در یاری دین خدا و رسول پروردگار عالمیان داشته‌اند. بدیهی است کسی که چنین جایگاهی در مباحله انبیا داشته باشد، یقیناً برتر و با فضیلت‌تر از کسانی است که از این جایگاه برخوردار نیستند.

بنابراین، حدیث مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در میان امت بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دلالت دارد و بنا بر اتفاق همه مسلمانان، کسی برای امامت متعین است که بافضیلت‌تر باشد و این حقیقتی است که حتی اشخاص متعصبی چون ابن تیمیه نیز بدان اقرار و اذعان دارند.^۲

ب. نتیجه استدلال به آیه مباحله و قول و فعل پیامبر

نتیجه استدلال به آیه مباحله و گفتار و رفتار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به هنگام نزول آیه، آن شد که خداوند متعال به رسول خویش امر کرد که علی (علیه‌السلام) را نفس خویش بنامد تا برای مسلمانان روشن شود که او به دنبال رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌آید و مقام امامت کبری و ولایت عامه پس از ایشان از آن اوست؛ چرا که خداوند هرگز به رسول خود امر نمی‌کند که کسی را که فاقد این خصائص است، نفس خویش بنامد. در همین راستا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را به عنوان کاتب صلح‌نامه برگزید^۳ و حضرتش را به نجران فرستاد تا صدقات کسانی را که مسلمان شده بودند و نیز جزیه کسانی را که بر دین خویش مانده بودند، اخذ کند.^۴ از آیه مباحله و قول و فعل رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) این نتیجه نیز به دست می‌آید که حضرت صدیقه

۱. زمخشری، الکشاف، ۱/۳۶۹؛ تفسیر الخازن، ۱/۲۴۲؛ شریینی، السراج المنیر، ۱/۲۲۲؛ مراغی، تفسیر، ۳/۱۷۵ و....

۲. رک: علامه حلی، منهاج‌الکرامه، ۶/۴۷۵ و ۹/۲۲۸.

۳. رک: بیهقی، السنن الکبری، ۱۰/۱۲۰.

۴. رک: زرقانی، شرح المواهب اللدتیة، ۴/۴۳.

طاهره (علیه السلام) از همهٔ مسلمانان و صحابه بافضیلت‌تر است، چنان‌که برخی از عالمان اهل سنت با استناد به این آیه و نیز حدیث شریف «فَاطِمَةُ بَعْضَةُ مِنِّي...» بر افضلیت حضرت فاطمه (علیه السلام) بر ابوبکر و عمر استدلال کرده‌اند و گفته‌اند به اجماع مسلمانان حضرت صدیقهٔ طاهره (علیه السلام) از ابوبکر و عمر افضل است.^۱ همچنین به اجماع همهٔ مسلمانان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حضرت فاطمه (علیه السلام) افضل است؛ در نتیجه امیرالمؤمنین (علیه السلام) افضل از آن دو می‌باشد پس امامت و خلافت بلافصل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حق مسلم آن حضرت است. با این حال ابن‌روزبهان می‌گوید:

لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ فِي هَذِهِ الْآيَةِ فَضِيلَةٌ عَظِيمَةٌ وَ هِيَ مُسَلَّمَةٌ، وَلَكِنْ لَا تَصِيرُ دَالَّةً عَلَى النَّصِّ بِإِمَامَتِهِ.^۲

برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این آیه فضیلتی بزرگ هست و این امر مسلم است. لکن این آیه بر نصّ به امامت ایشان دلالت ندارد.

اما وی به این نکته تطفّن ندارد که آیه صرفاً در بیان فضیلتی بزرگ برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست؛ بلکه به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دلالت دارد؛ زیرا فضیلتی که بر اساس آیه برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) اثبات می‌شود، برای غیر او حاصل نیست؛ پس آن حضرت بافضیلت‌ترین صحابه است و افضلیت لزوماً مثبت امامت است.

فخر رازی نیز به دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سایر مسلمانان توجه دارد؛ لذا در این زمینه خدشه نمی‌کند و در عوض وی در استدلال مرحوم حمصی مناقشه می‌کند.^۳ محمود بن حسن حمصی با استناد به آیهٔ مبارکهٔ مباهله افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر تمام انبیا جز خاتم‌الانبیاء (صلی الله علیه و آله) را اثبات می‌کند. و بالاخره از آیهٔ مبارکهٔ مباهله و قول و فعل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از نزول آن نتیجه می‌گیریم که بر اساس دلالت آیه حسنین (علیه السلام) - فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌روند و این حقیقتی است که بسیاری از بزرگان اهل تسنن بدان تصریح کرده‌اند.^۴

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح‌الباری، ۷ / ۱۳۲؛ مناوی، فیض‌القدیر، ۴ / ۴۲۱؛ قاری، المرقاة، ۵ / ۳۴۸.

۲. ابن‌روزبهان، ابطال‌الباطل، ۳ / ۶۳.

۳. تفسیر النیسابوری، هامش الطبری، ۳ / ۲۱۴ - ۲۱۵.

۴. رک: فخر رازی، تفسیر.

بررسی مناقشات سنیان بر دلالت آیه مباهله

دلالت آیه مبارکه مباهله بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بررسی شد. در این جا با طرح برخی از مناقشات وارد شده بر دلالت آیه و ارائه پاسخ مناسب به این مناقشات، بحث را پی می گیریم.

الف. مناقشات ابن تیمیه

در کلام ابن تیمیه^۱ چند نکته در خور توجه است که پیش از پرداختن به نقض و نقد مناقشات وی آنها را یادآور می شویم:

۱. ابن تیمیه صراحتاً بر صحت حدیث مباهله تأکید می کند و این موضوع ردی است بر سنیانی که در صحت حدیث تشکیک کرده اند و از آنجا که شخص متعصبی چون ابن تیمیه به صحت حدیث اعتراف کرده، صدور آن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت می شود.

۲. او به اختصاص قضیه به اهل بیت (علیهم السلام) نیز اعتراف دارد. این نکته هم ردی است بر مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) و تحریف کنندگان حدیث.

۳. همچنین در عبارات ابن تیمیه به این حقیقت هم اعتراف شده که اهل بیت (علیهم السلام) همان کسانی هستند که پیامبر کساء را بر سر ایشان قرار داد. این نکته ادعای کسانی را رد می کند که معتقدند غیر از این چهار نفر کسان دیگری هم مصداق معنای «اهل بیت» هستند و نیز بر تناقض گویی ابن تیمیه دلالت دارد؛ زیرا وی در موضع دیگری از منهاج السنه ادعا کرده که بر اساس سیاق آیه تطهیر، زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز در مصداق اهل بیت مذکور در آیه داخل اند.

۴. و بالاخره ابن تیمیه اعتراف می کند که در آیه مباهله، گونه ای فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست.

به رغم این اعترافات، ابن تیمیه دلالت حدیث مباهله بر امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را رد می کند؛ ولی آشکار است که در کلام وی اضطراب و تهافت وجود دارد. اولین اشکال وی آن است که: «احدی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مساوی نیست.»

در پاسخ باید گفت که این سخن هرگز یک اشکال علمی به حساب نمی آید و صرفاً جنبه جدلی دارد، زیرا منظور از مساوات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقایسه آن دو بزرگوار با

۱. نک: ابن تیمیه، منهاج السنه، ۷/ ۱۲۲-۱۳۰.

یکدیگر نیست؛ بلکه صرفاً بیان اشتراک ایشان در همه کمالات جز نبوت است. همه قبول دارند که پیامبر اکرم (ص) برترین آفریده خداوند است و از نظر رتبه و مقام احدی با ایشان برابری نمی‌کند؛ اما سخن در رتبه بعد از رسول خدا (ص) است. ادعای ما آن است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) تمام کمالات رسول خدا (ص) - جز نبوت - را داراست و در رتبه پس از ایشان قرار دارد.

امیرالمؤمنین؛ علی (علیه السلام) در حدیثی خود را تابع رسول خدا (ص) معرفی می‌کند^۱ و مسلم است که در رتبه ایشان قرار ندارد؛ اما این بدان معنا نیست که وجود کمالات رسول خدا (ص) در امیرالمؤمنین (علیه السلام) ممتنع باشد، بلکه بر اساس ادله فراوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) با رسول خدا (ص) در تمام کمالات جز نبوت مساوی هستند.^۲

اشکال دوم ابن تیمیه آن است که وی ادعا می‌کند براساس لغت عرب، واژه «نفس» بر مساوات دلالت ندارد و مراد از آن در آیه کسی است که به واسطه خویشاوندی با پیامبر ارتباط دارد. وی برای اثبات ادعای خود به چند آیه از قرآن استشهاد می‌کند؛ اما باید از وی پرسید آیاتی را که در آنها «نفس» و «اقرباء» در مقابل هم به کار رفته‌اند، چگونه معنا می‌کند؛ مثلاً خدای تعالی می‌فرماید:

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۳

﴿خود و خویشانان را از آتش نگاه دارید.﴾

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ حَسَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ﴾^۴

﴿[زیناکاران] کسانی هستند که خودشان و اهلسان زبان ببینند.﴾

در این دو آیه «نفس» در مقابل «اهل» به کار رفته است؛ پس نمی‌توان گفت مراد از «نفس» خانواده و خویشاوندان نزدیک فرد است. البته «نفس» در این آیات در معنای

۱. کلینی، الکافی، ۹۰ / ۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۱۳ / ۱.

۲. نک: نسائی، السنن، ۱۳۳ / ۵؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۳۵۶ / ۵؛ ابن ابی عاصم، کتاب السنه، ۵۹۵؛ نسائی، خصائص امیرالمؤمنین، ۹۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۶۸ / ۶؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۳ / ۱۱۱۰؛ طبری، ذخائر العقبی، ۶۴؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۲۳؛ ترمذی، سنن، ۵ / ۲۹۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ۲ / ۱۳۸؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ۵ / ۱۸۶.

۳. تحریریم / ۶.

۴. زمر / ۱۵.

حقیقی آن استعمال شده است؛ اما در آیه مباحله بر وجه مجاز درباره کسی به کار رفته که به منزله خود پیامبر است و گفتیم در مجاز «أقرب المَجازات» مقدم است و آن مساوات می‌باشد؛ پس علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و در کمالات با ایشان مساوی است. اشکال سوم ابن تیمیه آن است که وی پس از انکار استعانت رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت علیهم السلام برای دعا می‌گوید: «دعوت از اهل بیت علیهم السلام صرفاً به جهت قرابت آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است». وی می‌گوید استعانت برای دعا معنا ندارد؛ زیرا دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله به تنهایی کفایت می‌کند. اما این ادعای وی اجتهاد در برابر نص است؛ زیرا بر اساس روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله از اهل بیت درخواست کردند که به هنگام دعای حضرتش آمین بگویند و اسقف نجران نیز این حقیقت را درک کرد و به همین جهت گفت: «من چهره‌هایی می‌بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جا برکند، به واسطه ایشان برمی‌کند».

اشکال چهارم آن است که دعوت پیامبر از اهل بیت علیهم السلام به منظور اجابت دعای آن حضرت نبود؛ بلکه جهت مقابله بین اهل پیامبر با نصاری اهل نجران بود و مقصود از این کار آن بود که نصرائیان با کسانی بیایند که نسبت به آنها دلسوزند. اما چنان که دهلوی^۱ می‌گوید، این سخن، کلام ناصبیان است و اهل سنت هرگز چنین ادعایی ندارند؛ لذا ابن تیمیه نیز در اینجا دچار تناقض‌گویی شده و کلام او اضطراب دارد؛ زیرا اگر به کار بردن تعبیر «نفس» صرفاً به جهت قرابت بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکان زیادی - از مرد و زن - داشت که در رأس آنها می‌توان از عباس و فرزندان او نام برد و بر این اساس رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بایست عده‌ای از بنی‌هاشم را فرا می‌خواند. این موضوع باعث شده تا ابن تیمیه کلام خود را نقض و اعتراف کند که افراد دعوت‌شده نسبت به دیگران مزیت و خصوصیت ویژه‌ای داشتند و دعوت اهل بیت علیهم السلام صرفاً به جهت قرابت ایشان نبوده است. وی درباره دعوت نکردن از عباس می‌گوید:

و العباسُ لم یکن من السَّابِقینَ الاوَّلینَ و لا کان له به اختصاص کعلی و ما بنو عمه، فلم یکن فیهم مثل علی.
و عباس از پیشی‌گیرندگان نخستین [به اسلام] نبود و مانند علی علیه السلام نزد

۱. رک: دهلوی، تحفه اثنی عشریه، ۴۲۸ - ۴۳۱.

پیامبر خصوصیت نداشت و اما در میان عموزادگان پیامبر نیز کسی مانند علی نبود.

چنان که می بینیم، ابن تیمیه در اینجا مجبور شده به مزیت دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) غیر از خویشاوندی اذعان و اعتراف کند و این نقض کلام خود اوست که می گوید دعوت از اهل بیت (علیهم السلام) صرفاً به جهت مقابله اهل با اهل بود. وی در جای دیگر می گوید:

فَتَعَيَّنَ عَلِيٌّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَكَوْنُهُ تَعَيَّنَ لِلْمَبَاهِلَةِ إِذْ لَيْسَ فِي الْأَقْرَابِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ

پس علی (علیه السلام) برای مباهله متعین شد. و متعین شدن ایشان برای مباهله بدان جهت بود که در میان نزدیکان پیامبر (ص) کسی نبود که چنان مقامی داشته باشد.

و بالاخره وی بالاجبار تصریح می کند که:

بَلْ لَهُ بِالْمَبَاهِلَةِ نَوْعٌ فَضِيلَةٌ

بلکه برای او در مباهله گونه ای فضیلت بود.

اگر چنین است پس لزوماً در مباهله باید شخص مباهله کننده، صاحب مقامی باشد که به واسطه آن از دیگران ممتاز گردد و آن را بر دیگران مقدم سازد و این مقام برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) ثابت شد؛ به جهت آن که خداوند به رسولش دستور داد از او به عنوان نفسش تعبیر کند و مقصود ما از استدلال به آیه مباهله نیز همین بود. پس با اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطلوب ما حاصل است.

افزون بر آن که شرکت اهل بیت (علیهم السلام) در مباهله قطعاً شاهی است بر صدق نبوت رسول خدا (ص)؛ چنان که خدای تعالی در چند آیه از قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده است: از جمله آنجا که می فرماید:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلِيٌّ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^۱

﴿آیا کسی که از جانب پروردگار دلیل روشنی دارد و گواهی از او به دنبال

آن است [دروغ می گوید؟]...﴾

و یا می‌فرماید:

﴿و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا. قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱

﴿و کافران می‌گویند تو فرستادهٔ خدا نیستی. بگو کافی است که خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد.﴾

بنابراین روشن است که حضور اهل بیت (علیهم‌السلام) و به‌ویژه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شاهدی بر صدق ادعای رسالت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و مثبت نبوت آن حضرت است. بالاخره آخرین اشکال ابن تیمیه آن است که شرکت در مباحله اختصاص به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ندارد و حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء (علیهم‌السلام) - نیز با ایشان در این فضیلت مشترک‌اند.

شکی نیست که شرکت در مباحله از خصائص اهل بیت (علیهم‌السلام) است و شیعه هرگز آن را از خصائص امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نمی‌شمارد؛ اما محل نزاع خلافت بلافضل رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است و امر بین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و ابوبکر دائر است و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) افضل از ابوبکر است، استدلال ما تمام خواهد بود. مسلماً شرکت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مباحله یکی از شواهد افضلیت ایشان بر سایر صحابه است؛ افزون بر آن که مشارکت حضرت صدیقه طاهره و حسنین (علیهم‌السلام) - استدلال شیعه را تقویت می‌کند؛ زیرا یکی از دلایل قطعی افضلیت دخت نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و حسنین (علیهم‌السلام) از سایر صحابه - البته به جز امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) - است. بنابراین بر اساس آیه مبارکه مباحله و گفتار و رفتار رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پس از نزول آیه به‌روشنی امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) اثبات می‌شود.

ب. مناقشات ابوحنیان اندلسی

ابوحنیان^۲ پس از ذکر کلام زمخشری در ذیل آیه مبارکه مباحله به سخن حمصی اشاره و در آن مناقشه می‌کند. مناقشات وی نشان می‌دهد که تعصب ابوحنیان از فخر رازی و حاکم نیشابوری نیز بیشتر است؛ زیرا آن دو بر خلاف ابوحنیان در دلالت آیه مبارکه مباحله

۱. رعد/ ۴۳.

۲. ابوحنیان، تفسیر البحر المحیط، ۲/ ۴۸۰.

و حدیث قطعی الصدوری که حمصی برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر صحابه مطرح کرده بود، مناقشه نکرده‌اند. ابوحنیفان پس از بیان استدلال مرحوم حمصی با تکیه بر اشکالات فخر رازی، در صدد مناقشه به استدلال او بر می‌آید؛ اما چنان که در پاسخ اشکالات فخر رازی روشن شد، وی نه در مقدمات مناقشه‌ای کرده است و نه در ترتیب نتیجه بر آنها، و چنانچه گفتیم اساساً هیچ عاقلی نمی‌تواند در چنین برهانی مناقشه کند؛ زیرا مقدمه اول آن از ضروریات دین اسلام است و مقدمه دوم آن برگرفته از ظاهر آیه قرآن و با پذیرش این دو مقدمه، نتیجه آن ثابت و روشن است. بنابراین فخر رازی به‌ناچار نتیجه برهان را مخالف اجماع مسلمانان - البته پیش از شیخ حمصی - دانسته و ادعا کرده که مسلمانان اجماع دارند پیامبران از غیر پیامبر افضل‌اند.

اما در پاسخ بیان شد که قول امامیه از گذشته تا به امروز بر افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از انبیاء پیشین، جهت ردّ ادعای رازی کفایت می‌کند؛ و نیز گفتیم که عالمان شیعه برای اثبات ادعای خود به آیات قرآن، از جمله همین آیه مباحله، و نیز به احادیث نبوی، از جمله حدیثی که شیخ حمصی مطرح کرده و احادیثی که بیانگر اقتدای حضرت عیسی به امام عصر (علیه السلام) هستند، استناد و استدلال می‌کنند. فخر رازی و حاکم نیشابوری نیز در هیچ‌یک از مستندات و استدلال‌های شیعه مناقشه نکرده‌اند؛ و نیز بیان شد یکی از عالمان متقدم شیعه، که پیش از شیخ حمصی به افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر انبیاء پیشین قائل شده، شیخ مفید است. وی از عالمان قرن پنجم و متوفای سال ۴۱۳ ق است و رساله‌ای در موضوع افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر انبیا دارد با عنوان تفضیل امیرالمؤمنین (علیه السلام) علی سائر الصحابه. این رساله در جلد هفتم مجموعه مصنفات شیخ مفید درج شده است و در قسمتی از آن با تکیه بر آیه مبارکه مباحله به اثبات مدعای خویش پرداخته، می‌نویسد:

فاستدل من حکم لأمر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - بأنه أفضل
 من سالف الأنبياء (علیه السلام) وكافة الناس سوى نبي الهدى محمد - عليه وآله
 السلام...^۱

کسی که درباره امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - حکم می‌کند که

۱. مفید، تفضیل امیرالمؤمنین، ۲۰.

حضرتش از انبیاء پیشین علیهم السلام و همهٔ مردم غیر از پیامبر هدایت محمد علیه
وآله السلام افضل است، به این آیه استدلال می‌کند.

بنابراین اشکال رازی و تابعان اندیشهٔ وی همچون حاکم نیشابوری و ابوحنیفه اندلسی، باطل
است. اما ابوحنیفه به رازی نسبت می‌دهد که وی قائل به فساد استدلال حمصی بوده و از
سه جهت به آن اشکال کرده است. اما چنین چیزی در تفسیر رازی وجود ندارد و ممکن
است ابوحنیفه آن را از مصنفات دیگر رازی نقل کرده باشد.

اشکال اولی که ابوحنیفه به نقل از رازی مطرح می‌کند آن است که با توجه به عرف عرب،
دعوت انسان از خویشتن محذوری ندارد و بدین روی نمی‌توان گفت مراد از «انفسنا» در آیه
امیرالمؤمنین علیه السلام است. پاسخ این اشکال مکرراً در ضمن مباحث بیان شد. افزون بر آن، رازی
در تفسیر خود، این استدلال را تقریر کرده و اشکالی بر آن وارد نساخته است و چنانچه نسبت
این قول به رازی از سوی ابوحنیفه درست باشد، این کلام بیانگر تناقض‌گویی رازی است.

دومین اشکال مربوط به ادعای اجماع بر این قول است که مراد از «انفسنا» در آیه،
امیرالمؤمنین علیه السلام است. این اشکال نیز پوچ و بی‌اساس است؛ چرا که بر اساس احادیث
موجود در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، مسند احمد، مستدرک حاکم و سایر منابع
معتبر اهل سنت، مراد از «انفسنا» تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه غیر ایشان. و این قول در
میان فریقین متفق علیه است. همچنین از آنجا که اهل سنت بر صحت کتب بخاری و مسلم
اجماع دارند و برخی معتقدند بین آن دو نیز کتاب مسلم صحیح‌تر است، پس وجود حدیثی در
صحیح مسلم - که ثابت می‌کند مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است - جایی برای تردید
باقی نمی‌گذارد؛ مگر آن که ابوحنیفه ناقض اجماع اهل تسنن باشد.

اشکال سوم آن بود که در مماثلت، همهٔ صفات مورد نظر نیست؛ بلکه مشابهت در یک
صفت نیز کفایت می‌کند؛ اما این نسبت به فخر رازی نیز نمی‌تواند درست باشد و در صورت
صحت نسبت، باز هم بیانگر تناقض‌گویی اوست؛ زیرا فخر رازی در تفسیر خود ضمن تقریر
استدلال شیعه گفته بود:

و ذلك يقتضي الاستواء من جميع الوجوه...

یعنی نفس پیغمبر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام اقتضا می‌کند که آن دو بزرگوار در تمام وجوه
مساوی باشند. و دیدیم که فخر رازی در آنجا هیچ اشکالی به این استدلال نکرده بود.

افزون بر آن که اگر واقعاً در مماثلت یک صفت کفایت می‌کند و آن تعلق امیرالمؤمنین (علیه السلام) به قبیله بنی‌هاشم است، پس چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از میان بنی‌هاشم، تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فراخواند و آیه را تخصیص زد؟!

اما این که ابوحنبلان روایت مورد استناد حمصی را موضوع دانسته، یا ناشی از جهل وی به احادیث است و یا نشانهٔ تعصب و عناد او؛ چرا که این حدیث در میان مسلمانان متفقٌ علیه است و تعدادی از روایان بزرگ سنی آن را نقل کرده‌اند که از جمله می‌توان از روات زیر نام برد: عبدالرزاق بن همّام، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، بیهقی، ابونعیم، محبّ طبری، ابن صباغ مالکی، ابن المغازلی شافعی و... مؤلف کتاب *نفحات الازهار* نام سسی و هشت تن از روایان و ناقلان این حدیث را آورده، روایتشان را نقل کرده، رجال آنها را به تفصیل مورد بررسی قرار داده، اسانید روایات را نیز تصحیح کرده است^۱ و پس از آن، این روایت را در کتب حدیثی شیعه بررسی کرده است.

ج. مناقشات قاضی ایجی و جرجانی^۲

ایجی و جرجانی نیز معترف‌اند اخبار و روایاتی که دلالت دارند مراد از «انفسنا» حضرت علی (علیه السلام) است، صحیح و از نظر محدثان قطعی‌الصدور هستند، با این حال تعصب آنها مانع از پذیرش حق است و آنان به جای پذیرش واقعیت، با تمسک به دلایل واهی اختصاص این فضیلت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نفی می‌کنند.

دلیل آنها بر این که مراد از «انفسنا» تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست، صرفاً به کار رفتن صیغهٔ جمع در آیه است؛ اما بر اساس روایات صحیح و روشن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با عمل خویش آیه را اینچنین تفسیر کرده‌اند که مراد خداوند از «انفسنا» در آیه تنها و تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ در نتیجه هیچ استدلالی نمی‌تواند در مقابل تفسیر پیامبر ایستادگی کند. به علاوه، شواهد فراوانی در آیات قرآنی وجود دارد که در آیه‌ای صیغهٔ جمع به کار رفته؛ اما مراد خداوند واحد است. در اینجا نیز هر چند صیغهٔ جمع به کار رفته، اما بر اساس تفسیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مراد واحد است؛ پس اگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) غیر از اهل بیت (علیهم السلام) احدی - حتی عباس عمویش -

۱. رک: حسینی میلانی، *نفحات الازهار*، ۱۹ / ۲۱-۲۳۷.

۲. جرجانی، *شرح المواقف*، ۸ / ۲۴۷.

را برای مباحثه با خود بیرون نبرد، چگونه می‌توان ادعا کرد که مراد از «انفسنا» همه خویشاوندان و خدمتگزاران پیامبر هستند؟!

نکته دیگری که از عبارت شرح المواقف استفاده می‌شود آن است که ایجی و جرجانی ادعا می‌کنند که مراد از «انفسنا» خویشاوندان و خدمتگزاران پیامبر هستند؛ ولی مدعی نیستند که شیخین نیز در این فضیلت شرکت دارند؛ پس حتی اگر بپذیریم همه خویشاوندان و خدمتگزاران پیامبر ص مصداق «انفسنا» هستند، باز هم افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر شیخین مسلم و ثابت است. نزاع بر سر خلافت بلافضل پیامبر میان ابوبکر و امیرالمؤمنین علیه السلام است و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابوبکر است، استدلال شیعه تمام خواهد بود و فرقی نمی‌کند که همه خویشاوندان و خدمتگزاران مصداق «انفسنا» باشند یا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام مراد خداوند باشد؛ در هر صورت شیخین از این فضیلت محروم‌اند!

د. مناقشات فخر رازی

پیش‌تر اشاره شد که فخر رازی^۱ دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر مسلمانان را پذیرفته و در آن خدشه نمی‌کند. وی اشکال خود را متوجه شخصی به نام حمصی می‌کند که آیه مباحثه را دلیلی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام انبیا - علی نبینا و آله و علیهم السلام - جز خاتم پیامبران ص می‌داند.

استدلال حمصی دو مقدمه دارد: اول این که رسول خدا ص از همه انبیا افضل است. این مقدمه از ضروریات دین است و احدی نمی‌تواند در آن مناقشه کند. مقدمه دوم این که علی علیه السلام در همه کمالات با رسول خدا ص مساوی است. فخر رازی این مقدمه را نیز پذیرفته و سایر سنیان هم نتوانسته‌اند به طور جدی به این مطلب اشکال کنند. این دو مقدمه با این کُبری که مساوی افضل، افضل است، به طور قهری نتیجه می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر انبیا - جز پیامبر اکرم ص - افضل است. پس استدلال حمصی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع پیامبران پیشین تمام و غیر قابل مناقشه است. اما فخر رازی نمی‌تواند این حقیقت را بپذیرد؛ چرا که پذیرش آن به معنای قبول امامت و ولایت الهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. فخر رازی نه در مقدمات استدلال مناقشه می‌کند و نه در ترتب نتیجه بر آنها؛ و البته نمی‌تواند هم

۱. رک: فخر رازی، تفسیر، ۸ / ۸۱.

مناقشه کند. لذا مدعی می‌شود که نتیجهٔ برهان با اجماع مسلمانان ناسازگار است. وی ادعا کرده که مسلمانان بر افضلیت نبی بر غیر نبی اجماع دارند؛ اما در میان مسلمانان هرگز چنین اجماعی وجود نداشته است؛ زیرا شیعیان - که جزء امت اسلامی هستند - امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در عین پیامبر بودن از همهٔ انبیاء پیشین افضل می‌دانند.

شیخ مفید (رحمه الله) رساله‌ای دارد در این موضوع که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از سایر انبیاء - به جز محمد (صلی الله علیه و آله) - افضل است. از سویی، همین شیخ محمود بن حسن حمصی که به افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر انبیاء معتقد است، خود از مسلمانان است؛ پس اساساً بر خلاف ادعای رازی دربارهٔ افضلیت نبی بر غیر نبی، هیچ اجماعی منعقد نشده است؛ بلکه گروهی از مسلمانان بر اساس کلام خدا و روایات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در منابع خود چنین نقل کرده‌اند که امامان از پیامبر افضل‌اند. در آیهٔ ۱۲۴ -سورهٔ بقره می‌خوانیم حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه السلام- پس از آن که به مقام نبوت، رسالت و خلّت رسیده بود، با پشت سر نهادن تکالیف و امتحان‌های دشوار الهی به مقام امامت نائل شد. همچنین بر اساس احادیث نبوی آن چه در تک‌تک انبیاء وجود دارد، در امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع شده است. روایتی که مرحوم حمصی در این باره نقل و به آن استناد می‌کند، در منابع اهل سنت نیز با اندکی تفاوت در عبارت و اشتراک در مضمون آمده است.^۱

همچنین در روایاتی که سنینان از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کنند، شواهدی بر افضلیت سایر امامان شیعه از انبیاء پیشین نیز وجود دارد. در برخی احادیث از نزول حضرت عیسی (علیه السلام) به هنگام قیام حضرت مهدی (علیه السلام) و اقامهٔ نماز به امامت قائم آل محمد (علیه السلام)، سخن به میان آمده است.^۲

بنابراین، عقل و کتاب و سنت به روشنی بر افضلیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سایر انبیاء دلالت دارند و در برابر این دلایل قطعی هیچ اجماعی نیز وجود ندارد.

۱. رک: اخطب خوارزمی، المناقب، ۸۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۲ / ۳۱۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه،

۹ / ۱۶۸؛ عضدالدین ایچی، المواقف، ۳ / ۲۶۲؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ۲ / ۳۰۰ و...

۲. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۱ / ۹۵؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۲ / ۳۳۶ و ۳ / ۳۴۵ و ۳۸۴؛ ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ۲ / ۱۳۶۱.

هـ. مناقشات مولوی عبدالعزیز دهلوی^۱

دهلوی ابتدا استدلال شیعه را تقریر می‌کند و مدعی می‌شود که در کلام بیشتر شیعیان وجه استدلال آنها به این روشنی بیان نشده است؛ حال آن‌که با مراجعه به کتب کلامی شیعه و بیان استدلال توسط عالمان شیعی از شیخ مفید و سید مرتضی و علامه حلی تا به امروز، دروغ بودن ادعای دهلوی روشن می‌شود و معلوم می‌گردد که وی عبارت را عیناً از کتب شیعه گرفته و آن را به خود نسبت می‌دهد!

وی همچنین ادعا می‌کند که تمسک به آیه مباهله یکی از دلایل اهل سنت در برابر ناصبیان است، از نظر او، ناصبیان منکر فضایل امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند؛ اما سنیان در برابر آنها به دفاع از مقام اهل بیت (علیهم السلام) می‌پردازند و از جمله با استناد به آیه مباهله برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) فضیلتی اثبات می‌کنند.

دهلوی می‌گوید به همراه بردن اهل بیت (علیهم السلام) و تخصیص دعوت به ایشان، مرجح می‌خواهد و آن از دو حال خارج نیست؛ یا اینکه اهل بیت (علیهم السلام) نزد پیامبر عزیز بودند و پیامبر به جهت اعتماد بر صدق نبوت خود آنها را با خود همراه کرده است و یا این که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایشان را جهت استعانت برای دعا علیه اهل نجران فرا خوانده است. وی می‌گوید مختار اکثر اهل سنت و برخی از شیعیان وجه نخست است و اکثر شیعیان به وجه دوم استدلال می‌کنند. سپس شیطنت کرده، اشکال نواصب را به تفصیل مطرح ساخته؛ اما از پاسخ‌دادن به آن طفره می‌رود. البته آن‌چه وی به نواصب نسبت می‌دهد، در کلام ابن تیمیه و ابن‌روزبهان آمده است و ما پاسخ آن را بیان کردیم.

دهلوی پس از این مقدمه وارد بحث شده و مناقشات خود را بر استدلال شیعیان آغاز می‌کند و می‌گوید:

این آیه در اصل دلیل این مدعا [= اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین (علیه السلام)] است و شیعه از راه غلو این آیت را در مقابله با اهل سنت آورده‌اند و در این تمسک به وجوه بسیار خلل یافته؛ اول آن‌که: لا نُسَلِّمُ که مراد از «انفسنا» امیر است بل نفسِ نفیسِ پیغمبر است.

۱. رک: دهلوی، تحفه اثنی عشریه، ۴۲۸-۴۳۱.

و حال آن که بر اساس احادیث قطعی نزد فریقین، رسول خدا ﷺ عملاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مصداق «انفسنا» تفسیر فرموده‌اند و نپذیرفتن این واقعیت که مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، در حقیقت ردّ احادیثی است که در صحیح مسلم، مسند/احمد و سایر کتب معتبر سنیان آمده و نیز مستلزم تکذیب راویان و حدیث‌نگارانی است که این احادیث را روایت کرده و یا در کتب خود نوشته‌اند.

وی در برابر استدلال شیعیان به این که دعوت شخص از خویشتن معنا ندارد و داعی کسی است که دیگری را دعوت کند، به استعمالات واژه نفس در کلام عرب استدلال می‌کند و با استناد به آن نتیجه می‌گیرد که استعمال نفس به معنای «خودِ شخص» شایع است؛ پس در آیه نیز «ندع انفسنا» به معنای «تحضر انفسنا» است. اما در مثال‌هایی که وی به عنوان استعمال شایع «نفس» در معنای «خویشتن» مطرح می‌کند نیز معانی مجازی مورد نظر است نه معنای حقیقی. افزون بر آن که به اذعان بسیاری از عالمان سنی، دعوت‌کننده کسی است که دیگری را فرا خواند و دعوتِ خویشتن به کاری یا جایی اساساً بی‌معناست. اشکال دیگر دهلوی آن است که دستور به فراخواندن «نفس» شامل هیأتِ نجرانی نیز می‌شود و اگر بگوییم رسول خدا ﷺ، حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به عنوان نفس خویش دعوت کرد، در آن سو مراد از «نفسِ نجرانیان» چه کسی است؟ و چون نصرانیان کسی را به عنوان «نفس» برای مباحله با خود نیاوردند، معلوم می‌شود مراد از «نفس» شخص معینی نیست. اما این اشکال به قدری پوچ و سست است که ما را از پاسخ بی‌نیاز می‌کند.

در تاریخ مسلم است که هیأتِ نجرانی حاضر به مباحله نشدند. بنابراین نه فرزندانشان را آوردند و نه زنانشان را و حتی اگر مراد از «نفس» خودشان باشند، باز هم اشکال باقی خواهد بود؛ چون خود آنان نیز در مباحله شرکت نکردند، پس عدم شرکت کسی به عنوان «نفس» هیأتِ نجران، به دلیل انصراف آنها از مباحله بود و به این بهانه نمی‌توان منکر این واقعیت شد که مراد خداوند از «نفس پیامبر» در آیه مباحله حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ همین‌طور نمی‌توان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را مصداق «ابناءنا» در آیه دانست؛ زیرا این هم ادعایی است که دلیلی ندارد و اگر دهلوی به بهانه شرکت نکردن کسی با عنوان «نفس» از هیأتِ نجران در مباحله «نفس پیامبر بودن» امیرالمؤمنین (علیه السلام) را انکار می‌کند.

در این مورد نیز به دلیل شرکت نکردن کسانی به عنوان فرزندان نصرانیان در مباحله،

نمی‌توان مصداقی برای فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یافت و حال آن که بسیاری از عالمان بزرگ سنی معترف‌اند که مراد خداوند از «ابناءنا»، حسنین علیهما السلام است و مراد از «انفسنا» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و با این حساب خود دهلوی نیز در زمره ناصیبانی قرار می‌گیرد که مدعی بود اهل سنت با آنان مخالف‌اند. در خور توجه است که تلاش دهلوی برای نفی دلالت آیه بر «نفس پیامبر بودن» امیرالمؤمنین علیه السلام علی‌رغم وجود نصوص فراوان در این باره - به جهت آن است که وی می‌داند نفس پیامبر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام بر مساوات آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد؛ چرا که داخل کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در مصداق «ابناءنا» نیز بر افضلیت ایشان دلالت می‌کند و اگر هدف دهلوی صرفاً نفی افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، این تلاش او را به مقصود نمی‌رساند؛ پس روشن است که وی هدف دیگری دنبال می‌کند که آن نفی مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ البته که تلاش وی هرگز به فرجام نرسیده است.

دهلوی همانند ابن تیمیه با استناد به برخی آیات کلام‌الله، مصداقی برای «نفس» در استعمال قرآنی بیان می‌کند تا دلالت این تعبیر را بر مساوات نفی کند؛ اما چنان که در پاسخ به مناقشات ابن تیمیه بیان شد، استشهاد به این آیات برای نفی مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحیح نیست و در آیات دیگری «نفس» در مقابل «اهل» به کار رفته است. این مطلب نشان می‌دهد که «نفس» نه به معنای خویشاوند، بلکه به معنای خود شخص و جان اوست. وی نفس را به معنی قریب و هم‌نسب و هم‌دین می‌داند و معتقد است که تعبیر به «نفس» به جهت قرابت و الفت امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله است و بر مساوات دلالت ندارد و برای اثبات ادعای خود به حدیث «علی منی و انا من علی» استناد می‌کند. اما روشن است که این حدیث شریف و احادیث دیگری که پیش‌تر مطرح ساختیم، همه و همه قرینه‌ای هستند بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام در همه کمالات جز نبوت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است و همه آن قرائن، دلالت آیه مباهله بر مساوات را تأیید می‌کنند.

دهلوی تلاش خود را برای نفی دلالت آیه بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه داده، این اشکال را مطرح می‌کند که پذیرش این مساوات مستلزم پیامبر دانستن امیرالمؤمنین علیه السلام و قول به بعثت، رسالت و خاتمیت آن حضرت است. اما چنان که گفتیم آیه بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه کمالات جز نبوت، دلالت دارد و بیانگر

آن است که تمام کمالات موجود در پیامبر اکرم (ص) در شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز حاصل است؛ جز نبوت. چنان که در حدیثی رسول خدا (ص) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«یا علی! ما سَأَلْتُ اللهَ شَيْئاً إِلَّا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ، وَ لا سَأَلْتُ اللهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَانِيهِ، غَيْرَ أَنَّهُ قِيلَ لِي أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدَكَ»^۱

«یا علی من از خدا چیزی برای خودم نخواستم؛ مگر آن که همانند آن را برای تو درخواست کردم و از خدا چیزی درخواست نکرده‌ام؛ مگر آن که آن را به من عطا فرموده؛ جز این که به من گفته شد که پس از تو پیامبری نخواهد بود.»

بنابراین آیه مباهله و احادیث شریف نبوی به روشنی بر مساوات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با رسول خدا (ص) در همه کمالات - جز نبوت - دلالت دارند و همین امر مثبت و وجوب طاعت مطلق و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ زیرا رسول خدا (ص) اولی به تصرف و دارای حق امر و نهی بودند و این کمال برای کسی که با آن حضرت مساوی باشد نیز ثابت می‌شود. دهلوی با توجه به این حقیقت، به عنوان آخرین اشکال اظهار می‌دارد که: اگر آیه دلیل بر امامت باشد، لازم می‌آید امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حیات رسول خدا (ص) هم امام بوده باشد و این به اتفاق باطل است.

در پاسخ می‌گوییم که اولاً بحث ما بر سر جانشینی رسول خدا (ص) بود و ثانیاً هیچ اشکالی ندارد که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حیات پیامبر اکرم (ص) مقام آمریت و اولویت در تصرف داشته باشد؛ زیرا چنان که آمریت و حق تصرف رسول خدا (ص) در طول سلطنت الهی است و در عین حاکمیت علی الاطلاق خداوند، رسول بر او نیز مآذون به آمریت است و پیامبر هرگز بر خلاف امر خداوند، دستوری نمی‌دهد. همین طور اولویت و امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز در طول ولایت خدا و رسول است و امیرالمؤمنین هرگز بدون اذن پروردگار و بر خلاف دستور خدا و رسولش امر نمی‌کند تا اشکالی پدید آید. افزون بر آن که اولویت در تصرف امری است و اعمال آن امری دیگر؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حیات رسول خدا (ص) دارای مقام امامت و

۱. ابن ابی عاصم، کتاب السنه، ۵۸۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۸/ ۴۷؛ زندی، نظم در السمطين، ۱۱۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۲ و ۳۱۱.

آمریت است، اما داشتن این مقام بدان معنا نیست که آن حضرت با حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعمال ولایت می‌کند.

پس اثبات ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً صحیح است و هرگز دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد و معلوم نیست دهلوی بر چه اساسی ادعا می‌کند که این امر به اتفاق باطل است!

آلوسی نیز بی‌هیچ زیاده و نقصانی کلام دهلوی را در ذیل این آیه تکرار کرده است که به دلیل طرح کامل مناقشات دهلوی از پرداختن به کلام آلوسی خودداری می‌کنیم.

و. مناقشات شیخ محمد عبده^۱

شیخ محمد عبده ابتدا اقرار می‌کند روایات همه متفق‌اند که در مباحثه غیر از اهل بیت علیهم السلام احدی شرکت نداشت و بر اساس این روایات مراد از «انفسنا» فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اما وی به جای پذیرش حقیقت، از اساس صحت این احادیث را منکر شده، ادعا می‌کند مصادر این احادیث شیعیان هستند. این سخن وی از چند جهت مخدوش است:

اول: در ابتدای این بحث راویان احادیث مباحثه از طبقه صحابه و تابعین تا قرون متأخر معرفی شدند. با مراجعه به آن بحث روشن می‌شود که مصادر این روایات چه در طبقه صحابه، چه در طبقه تابعین و چه در سایر اعصار شیعیان نیستند. همچنین احمد و مسلم که این حدیث را در مسند و صحیح آورده‌اند، نه خود شیعه هستند و نه راویان و رجال مذکور در کتب آنها شیعه هستند؛ بلکه برعکس راویان این احادیث نوعاً از دشمنان و مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. علاوه بر آن که چنین ادعایی اساساً به معنای بی‌اعتباری و عدم حجیت کتاب‌هایی نظیر مسند احمد و صحیح مسلم و... است و از آنجا که این شبهه، شبهه محصوره است، در صورت صحت آن تمام صحاح سته از اعتبار ساقط می‌شوند. که اگر چنین باشد نعم المطلوب.

ما نیز تأکید داریم که در صحاح سته و سایر منابع و مصادر سنین، احادیث کذب و مجعول فراوان است و برای ادعای خویش شواهدی نیز ارائه کردیم و اعتراف عبده به این حقیقت را می‌توان به عنوان شاهدهی دیگری تلقی کرد. اما این سخن نزد سنین پذیرفته نیست و

۱. رک: عبده، تفسیر المنار، ۳ / ۳۲۲.

صحت کتاب‌های شش گانه- به‌ویژه صحیح مسلم و بخاری- نزد آنان مشهور و معروف و بلکه مُجمع علیه است.

دوم: چنان که در مباحث مقدماتی به‌تفصیل بیان شد، دو اصطلاح «شیعی» و «رافضی» در میان سنیان طیف معنایی وسیعی دارد و منظور آنان از شیعه، همیشه شیعیان اثنی‌عشری نیست؛ بلکه ممکن است مخالفان عثمان را- هرچند دشمن امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشند- شیعی بدانند یا مثلاً پیروان مکتب خلفا را به جرم این که در آثار خویش حقایقی از زندگی شیخین را مطرح ساخته‌اند، رمی به تشیع کنند و بلکه مخالفان معاویه و بنی‌امیه را شیعی یا رافضی بخوانند.

در احوالات حاکم نیشابوری نوشته‌اند: «شیعی»، و برخی گفته‌اند: «رافضی». این عنوان نه از آن روست که وی محبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است؛ خیر، او از پیروان مکتب سقیفه است و اگر به وی عنوان شیعی و رافضی داده‌اند، از آن روست که با معاویه مخالفت داشته است. وقتی به‌اصرار از وی درخواست کردند که حدیثی در فضیلت معاویه جعل کند، وی نپذیرفت و در پاسخ گفت: «از دلم نمی‌آید.» که آن را به «لا یجیء من قلبی» ترجمه کرده‌اند. وی در راه مخالفت با معاویه حتی مورد ضرب و شتم نیز قرار گرفت و به همین جرم شیعی و رافضی خوانده شد، اما نه تنها محب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعهٔ اثنی‌عشری نیست؛ بلکه در آثار خویش به نفع شیخین احادیثی نقل کرده که قطعاً کذب است؛ ولی خود بر صحتشان اصرار دارد.

حاصل آن که اصطلاح «شیعی» و «رافضی»، منحصر به موالیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعیان اثنی‌عشری نیست و دایره وسیعی دارد. با این مقدمه از عبده می‌پرسیم آنجا که ادعا می‌کند در احادیث مباحله شیعیان هستند، منظور وی از شیعه کدام گروه است؟ اگر مراد وی از شیعه مخالفان عثمان و معاویه و امثال آن باشد، این اشکال درون‌فرقه‌ای است و به شیعیان اثنی‌عشری ارتباطی ندارد و از این جهت اشکالی بر ما وارد نیست؛ بلکه همچنان اشکال بی‌اعتبار بودن تمام مصادر معتبر سنیان همچنان تقویت می‌شود.

سوم: براساس مبانی رجالی سنیان نیز کلام عبده مخدوش است؛ زیرا پیش از این ثابت شد که از نظر عالمان رجالی اهل سنت، تشیع به وثاقت لطمه نمی‌زند و ابن حجر عسقلانی در مقدمهٔ فتح‌الباری تصریح می‌کند: «أَنَّ التَّشِيعَ لَا يَضُرُّ بِالْوَثَاقَةِ».

چهارم: اساسی‌ترین اشکال به این کلام عبده آن است که سخن وی صرفاً یک ادعای بی‌دلیل است و باید از او پرسید که بر چه اساسی چنین ادعایی کرده و دلیلش بر این مدعا چیست؟ آیا به‌راستی می‌توان هر سخن بی‌ضابطه و بدون دلیلی را به عنوان تفسیر قرآن ارائه کرد؟ آیا می‌توان احادیثی را که بسیاری از حدیث‌شناسان صحیح و مسلم می‌دانند به صرف یک ادعای بی‌دلیل رد کرد؟ آیا می‌توان این احادیث را که امثال حاکم نیشابوری متواتر می‌دانند بدون دلیل از اعتبار انداخت؟

اشکال دیگر عبده متوجه محتوای احادیث است. وی می‌گوید: «عرب از گفتن کلمه زنانمان، هرگز دختر خویش را اراده نمی‌کند.» اما این سخن نیز پایه علمی ندارد و مدعایی بی‌دلیل است زیرا که اولاً استعمال واژه «بنت» از نظر عرف عرب هیچ اشکالی ندارد و ثانیاً با تکیه بر عرف عرب، نمی‌توان احادیثی را که برخی آنها را متواتر دانسته‌اند، رد کرد و با استناد به آن به تفسیر قرآن پرداخت.

و اما آخرین اشکال عبده بیان دیگری از اشکال دهلوی است. وی می‌گوید این که در احادیث و اخبار گفته شده آیه مباحله درباره نجرانیان نجران است، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا هیأت نجرانی، زنان و فرزندان خود را به همراه نداشتند!

اولاً عبده باید پاسخ دهد که اگر آیه درباره نجرانیان نیست، پس خداوند در این آیه به چه کسانی نظر دارد؟ و ثانیاً پیش از این نیز گفتیم که خداوند سبحانه در آیه مبارکه مباحله به رسولش دستور می‌دهد: به نجرانیان بگو اگر حقیقت را نمی‌پذیرید، زنان و فرزندان و جان‌هایتان را فرا خوانید تا مباحله کنیم. یعنی رسول خدا ﷺ موظف بودند با نجرانیان قرار مباحله بگذارند؛ نه این که به هنگام نزول آیه، بلافاصله به مباحله با آنان مبادرت ورزند و چنان‌چه نصارا قرار مباحله را می‌پذیرفتند، باید زنان و فرزندان خود را حاضر می‌کردند؛ اما مسلم است که آنان این قرار را نپذیرفتند و حاضر به مباحله نشدند؛ پس این اشکال که هیأت نجرانی زنان و فرزندان خود را به همراه نداشتند، ناشی از عدم تطفن عبده است.

فهرست منابع:

- آلوسی، محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم (تفسير آلوسی)، چاپ چهاردهم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
- ابن ابی عاصم، احمد بن عمرو، کتاب السنة، تحقیق محمد ناصرالدین البانی، چاپ سوم، بیروت،: المكتبة الاسلامی، سال ۱۴۱۳ ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، بیروت، دار صادر، بی تا.
- ابن طووس، علی بن موسی، اقبال الأعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، مکتب الاعلام الاسلامی، سال یکم، سال ۱۴۱۴ ق.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، چاپ یکم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ ش.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح والتعديل، چاپ یکم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ ش.
- ابن اثیر، علی بن محمّد، أسد الغابة في معرفة الصحابة، بیروت، دار الکتب العربی، بی تا.
- ابن اثیر، علی بن محمّد، الكامل في التاريخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ش.
- ابن اثیر، علی بن محمّد، النهاية في غريب الحديث و الأثر، تحقیق طاهر احمد زاوی و محمود محمّد طنابجی، چاپ چهارم، قم، مؤسسة اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
- ابن القیم جوزیة، محمّد بن ابی بکر، زاد المعاد في هدي خير العباد، چاپ بیست و هفتم، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۵ ق.
- ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنّة النبویة، دار احد، بی تا.
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، المنتظم في تاريخ الملوك و الأمم، چاپ یکم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، فتح الباری (شرح صحیح البخاری)، چاپ دوم، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، العبر: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ویراست ۳، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸ ش.
- ابن سعد، محمّد بن سعد، الطبقات الکبری، چاپ یکم، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ق.
- ابن سید الناس، محمد بن محمد، السیرة النبویة المسمیة عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، بیروت، عزالدین، ۱۴۰۶ ق.
- ابن شبه نمیری، عمر بن شبه، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم محمد شلتوت، قم، دار الفکر، ۱۴۱۰ ق / ۱۳۶۸ ش.
- ابن عبدالبرّ، یوسف بن عبدالله، الإستیعاب في معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، أحكام القرآن، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دار الفکر، بی تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن کثیر)، لبنان، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
- ابن ماجه، محمّد بن یحیی، سنن ابن ماجه، تحقیق محمّد فؤاد عبدالباقي، بیروت، دار الفکر، بی تا.
- ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، بی جا، نشر ادب الحوزة، ۱۴۰۵ ق.
- ابو حیان، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، به کوشش جمعی از محققین، بی جا، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ ق.
- ابونعیم، احمد بن عبدالله، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، چاپ پنجم، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- اخطب خوارزمی، موفّق بن احمد، المناقب، تحقیق شیخ مالک محمودی، قم، مؤسسة نشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۴ ق.
- اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة في معرفة الأئمة، چاپ دوم، لبنان، دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق.
- بخاری، محمّد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.

بلاذري، احمد بن يحيى، أنساب الأشراف، تحقيق محمد باقر محمودي، بيروت، مؤسسة الأعلمي للطبوعات، ١٣٩٤ ق.

بيضاوي، عبدالله بن عمر، تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل)، بيروت، دار الفكر، بي.تا.

بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبرى، بيروت، دار الفكر، بي.تا.

ترمذى، محمد بن عيسى، سنن الترمذى، چاپ دوم، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٣ ق.

تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح المقاصد في علم الكلام، باكستان، دار المعارف النعمانية، ١٤٠١ ق.

ثعلبي، احمد بن محمود، الكشف و البيان (تفسير الثعلبي)، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٢ ق.

جر جاني، علي بن محمد، شرح المواقف، به همراه دو حاشيه (سيالكوتي - شاهفنازي)، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٢٥ ق.

جمل، سليمان بن عمر، فتوحات الالهيه بتوضيح تفسير الجلالين للدقائق الخفيه، تاليف سليمان بن عمر العجيلي الشافعي الشهير بالجمل و بالهامش كتابان تفسير الجلالين، لجلال الدين السيوطي و لجلال الدين المحلي الايات القرآنيه مشكوله، املاء مامن به الرحمن من وجوه الاعراب و القرامات في جميع القرآن، عبدالله بن الحسين العكبري بيروت، دار المعرفة، بي.تا.

حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، المستدرک على الصحيحين، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤٢٠ ق.

حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، معرفة علوم الحديث، تحقيق سيد معظم حسين، چاپ چهارم، بيروت، دار الأفاق الحديث، ١٤٠٠ ق.

حسكاني، عبدالله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق محمد باقر محمودي، تهران، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، ١٤١١ ق.

حسيني ميلاني، سيد علي، تشييد المراجعات و تفنيد المكابرات، قم، الحقائق، ١٤٢٧ ق.

حسيني ميلاني، سيد علي، شرح منهاج الكرامة، قم، مركز حقايق اسلامي، ١٤٢٨ ق.

حسيني ميلاني، سيد علي، نفحات الأزهار في خلاصة عقبات الأنوار، قم، مؤلف، ١٤١٨ ق.

حلي، علي بن ابراهيم، السيره الحلييه: و هو كتاب المسمى انسان العيون في سيرة الامين المامون، طبطبه و صححه عبدالله محمد الخليلي، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٧ ق.

خطيب شرييني، محمد بن احمد، تفسير الخطيب الشرييني المسمى السراج المنير في الاعانة على معرفة بعض معاني كلام ربه الحكيم الخبير، خرج آياته و احاديثه و علي حواشيه ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٥ ق.

دهلوي، عبدالعزيز بن احمد، مختصر تحفه اثنا عشرية، چاپ چهارم، باكستان، سهيل اكيديمي، ١٤٠٣ ق.

راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، بي.جا، دفتر نشر الكتاب، ١٤٠٤ ق.

رضا، محمدرشيد، تفسير المنار، القاهرة، مكتبة القاهرة، ١٣٧٣ ق.

زرقاني، محمد بن عبدالباقى، شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، بي.جا، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ ق.

زرندي، محمد بن يوسف، نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين، مشهد، مكتبة الإمام امير المؤمنين، ١٣٧٧ ش.

زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، مصر، مكتبة مصطفى ألبناني الحلبي و أولاده، ١٣٨٥ ق.

سيوطي، عبدالرحمان بن ابى بكر، الدر المنثور في التفسير بالمأثور، بيروت، دار المعرفة، بي.تا.

شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تحقيق شيخ محمد عبده، قم، دار الذخائر، ١٤١٢ ق.

شوكاني، محمد بن علي، فتح القدير: الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير، راجعه و علق عليه هشام

- التجاري خضر عكاري، بيروت، المكتبة المصرية، [بي جا]، مكتبة العبيكان، ١٤١٨ ق.
- طبراني، سليمان، المعجم الأوسط، بيروت، دار الحرمين، ١٤١٥ ق.
- طبرسي، احمد بن علي، الإحتجاج، تحقيق سيّد محمدباقر خراسان، بي جا، دار النعمان، ١٣٨٦ ق.
- طبري، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ ق.
- طبري، محمّد بن جرير، تاريخ الطبري، چاپ چهارم، بيروت، مؤسسه اعلمى، ١٤٠٣ ق.
- طبري، محمّد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبري)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٥ ق.
- طوسي، محمّد بن حسن، التنبیان، تحقيق أحمد حبيب قصير عاملی، بی جا، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٠٩ ق.
- طوسي، محمد بن حسن، تلخیص الشافي، چاپ سوم، قم، دار الكتب الاسلامية، ١٣٩٤ ق.
- عبده، محمد، تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنار، لمحمد عبده، تاليف محمد رشيد رضا، بی جا، بی نا، ١٣٢٨ ق.
- عزيزي شافعي، علي بن احمد، السراج المنير في شرح الجامع الصغير، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- عضدالدين ايجي، عبدالرحمن بن احمد، المواقف، تحقيق عبدالرحمان عميرة، بيروت، دارالجيل، ١٤١٧ ق.
- علامة حلي، حسن بن يوسف، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق سيد ابراهيم موسى زنجاني، چاپ چهارم، قم، شكوري، ١٣٧٣ ش.
- علم الهدى، علي بن حسين، الشافي في الإمامة، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٤١٠ ق.
- فخر رازی، محمّد بن عمر، مفاتيح الغيب (تفسير الرازي)، چاپ سوم، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ ق.
- قاري، علي بن سلطان، مرآة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، بيروت، دار الفكر، ١٤٣٢ ق.
- قاضي عبدالجبار بن احمد، المغني في الامامة، تحقيق جورج قنوتی، قاهره، الدار المصرية، ١٩٦٥ م.
- كفعمي، ابراهيم بن علي، المصباح، قم، رضی، ١٤٠٥ ق.
- كليني، محمّد بن يعقوب، الكافي، چاپ پنجم، تهران، دار الكتب اسلاميه، ١٣٦٣ ش.
- مباركفوري، محمّد عبدالرحمن، تحفة الأحوذی، چاپ يكم، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٠ ق.
- مراغي، احمد مصطفي، تفسير مراغي، مصر، شركه مكتبه المطبعه مصطفى البابی الحلبي و اولاده، ١٣٨٢ ق.
- مسلم بن حجاج، صحيح مسلم (الجامع الصحيح)، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- مفيد، محمّد بن محمّد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، تحقيق مؤسسة آل البيت، چاپ دوم، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ ق.
- مفيد، محمد بن محمد، الفصول المختاره من العيون والمحاسن، تحقيق علي ميرشريفی، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
- مفيد، محمد بن محمد، تفضيل اميرالمؤمنين عليه السلام، [قم]: المؤتمر العالمي لافقيه الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
- مناوي، محمّد بن عبدالرؤف، فيض التقدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير، بی جا، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
- نسائي، احمد بن علي، السنن الكبرى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق.
- نسائي، احمد بن علي، خصائص أمير المؤمنين، تهران، مكتبه نينوى الحديثة، بی تا.
- نباطی عاملی، علي بن محمد، الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، حققه و علق محمدباقر البهودي، تهران، مرتضوى، ١٣٨٤ ق.
- نصيبی، محمد بن طلحه، مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ، تحقيق ماجد بن احمد العطية، بی نا، بی تا.
- نورى، حسين بن محمدتقى، مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسة آل البيت، قم، مؤسسة آل البيت، ١٤٠٧ ق.
- هيشمی، علي بن ابى بكر، مجمع الزوائد، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق.